

روابط «سنیور»ها را با «واسال»های اروپا که برای نجات از تجاوز، خود را تحت حمایت سنیور بزرگ قرار می‌دادند، به یاد می‌آورد.

مهمترین صنایع

ابن خلدون ضمن بحث از سهم‌ترین صنایع و فعالیت‌های عملی مردم، می‌نویسد که کارها و صناعات بشری بشمار است، ولی از آن میان، برخی از صنایع در اجتماع ضروری هستند، و بعضی دیگر از لحاظ موضوع شریف شمرده می‌شوند. «گونه نخستین مانند کشاورزی و بنایی و خیاطی و درودگری و بافندگی، و گونه دوم چون قاپلگی (تولید) و نویسندگی و وراقه (صحافی) و غنا (موسیقی) و پزشکی»^۱ ابن خلدون پس از بحث در پیرامون صنعت کشاورزی و ارزش اقتصادی و اجتماعی آن، از صنعت بنایی سخن می‌گوید و می‌نویسد: «چگونگی ساختمانها در شهرهای گوناگون متفاوت است، و در هر شهری برحسب عادات و رسوم که در میان مردم آن متداول است و فراخور وضع هوای آن ناحیه، و اختلاف زندگی ایشان از لحاظ توانگری و ناداری، خانه‌های گوناگون می‌سازند. همچنین در داخل یک شهر نیز خانه‌ها همه یکسان نیست؛ چنانکه برخی کاخها و کارگاههای عظیم می‌سازند که دارای فضای پهناور و اتاقها و غرفه‌های متعدد است، چه اینگونه کسان بعلت داشتن فرزندان و خدمتگزاران و زنان و پیروان بسیار، ناچارند در منازل خود، اتاقهای متعدد داشته باشند. طبقات مزبور، دیوارهای خانه‌هایشان را از سنگ بنیان می‌نهند و فواصل میان سنگها را با آهک بند کشی می‌کنند، و در این باره هر چه بیشتر در تزئین و آرایش بنا می‌کوشند... گذشته از اینها در هر عمارتی سردابها و زیرزمینهایی برای انبار کردن و اندوختن مواد غذایی، از قبیل غلات و حبوبات و غیره نیز می‌سازند، و اگر از سپاهیان و طبقاتی باشند که وابستگان و حاشیه‌نشینان و چاکران بسیاری داشته باشند، مانند امیران و نظایر آنها، آنوقت اصطبلهایی نیز برای بستن اسبهای نجیب، در آنها آماده می‌کنند. و گروهی هم کلبه‌های محقر و زاغه‌های تنگی برای خود و فرزندان و خانواده خویش می‌سازند و از این حد، در نمی‌گذرند، زیرا تنگدستی و فقر بیش از این به آنان اجازه نمی‌دهد.»^۲ ابن خلدون در مورد سواد اصلی بناها و ساختمانها می‌نویسد: «... بعضی از ساختمانها را از سنگ تراشیده یا آجر بناسی کنند و ملاط وسط دیوارها را از گل آهک تهیه می‌کنند، و این گل آهک چنان به سنگ یا آجر می‌چسبد که مانند یک جسم جلوه می‌کند.»^۳ در مورد خانه‌های گلی می‌نویسد: «چینه کشها در داخل تخته‌چوبهایی، که طول و عرض آنها چهار ذرع در دو ذرع است، شفته آهک می‌ریزند و همینکه شفته آهک محکم شد، روی آنها بار دیگر تخته‌چوبها را قرار می‌دهند و آنها را با چوب و تسمه محکم می‌کنند، و شفته‌ریزی را ادامه می‌دهند تا دیوار به اندازه‌ای که مورد نظر است، برسد. کلبه‌قسمتهای دیوار چنان به هم می‌پیوندند و جوش می‌خورد که گویی از یکپارچه ساخته شده است و این شیوه را «طایبه» (چینه) و سازنده آن را «طواب» (چینه کش) می‌نامند.»^۴ سپس ابن خلدون از پوشاندن دیوارها با آب آهک سخن می‌گوید و می‌نویسد پس از آنکه آب آهک را یکی دو هفته لگه می‌دارند، آهک آباده شده را روی دیوارها می‌مالند.

در مورد سقف زدن می‌نویسد: «ستونهای استوار تراشیده یا ساده روی دو دیوار اتاق

می کشند و بالای آنها تخته هایی که هم نجار آنها را تراشیده است میخکوب می کنند، آن وقت روی آنها خاک و آهک می ریزند و آنها را با کوبه در هم می فشردند تا اجزای خاک و آهک به هم درآمیزد و جوش خورد.^۱

در مورد تزئینات بنا، می نویسد که گچکارها گچ را به دیوار می مالند، سپس «با افزارهای آهنی روی آن کار می کنند که رونق و شادایی خاصی پیدا می کند، و گاهی هم روی دیوار را با تکه های سرسر یا آجر یا سفال یا صدف و یا شبه آرایش می دهند... پس از ساختن، دیوار آنقدر زیبا به نظر می آید که گویی منظره ای از بوستانهای آراسته به گلهاست. از جمله هنرهایی که در بنایی به کار می برند، ساختن چاهها و حوضها برای جریان آب در منازل است، که پس از اینگونه منابع آب، حوضخانه هایی می سازند و در آنها حوضچه های بزرگی از سرسر در نهایت استواری می تراشند و در وسط آن، فواره ای تعبیه می کنند تا آب از آن جستن کند و از آنجا داخل حوض شود؛ و این آبها را از قنواتی که در داخل منازل جریان دارد به حوضچه می برند.»^۲ سپس ابن خلدون می نویسد، بنایان باید کمابیش به علم هندسه و حساب واقف باشند، تا در اضلاع و ابعاد اتساقها و ارتفاع و نیروی مقاومت دیوارها اشتباه نکنند. همچنین ابن خلدون می گوید، برای ابعاد بناهای بزرگ، استفاده از جراثقال (منجنیق) جهت حمل بارها و سنگهای بزرگ، ضروری است.

بطوری که از مقدمه ابن خلدون برسی آید، اعراب در آغاز کار زندگی چادر نشینی داشته و با سادگی زندگی می کردند. در بعضی از خانه های کوفه، نی به کار رفته بود؛ به همین علت، آتش سوزیهایی به

بنایی و هنر خانه سازی

وقوع پیوست. ناچار مردم از عمر «در باره به کار بردن سنگ در بناها کسب اجازه کردند، او توصیه کرد که سنگ به کار برید، ولی نباید هیچیک از شما بیش از سه اتاق بسازید، و در بنیان نهادن از حد نگذردید... چون مردم از روزگاری، که دین فرمانروایی می کرد، دور شدند و به اینگونه مقاصد بیپروا گردیدند، و طبیعت کشورداری و پادشاهی و تجمل خواهی بر آنان غلبه یافت، و عرب از ملت «عجم» در کارها یاری جست و صنایع و اسورنایی را از آنان اقتباس کردند... بناهای استوار بر افراشتند و کارگاههای صنعتی ایجاد کردند.»^۳

بناهای زبردست و معماران به مسائل فنی بی توجه نبودند. در نزهت نامه علائی، در ذکر «ایوان مدائن»، می خوانیم که استاد بنا قبل از آنکه به زدن طاق یا ضریبی اقدام کند، دوسه سال پنهان شد تا او را مجبور نکنند که قبل از فرو نشستن بنا، ساختمان ایوان مداین را به پایان رساند. چون سالی چند بگذشت، استاد حاضر شد و چون اندازه گرفت، معلوم شد چند آرش پی بنا فرو نشسته بود.

هنر بنایی

«گفت از این عیب ایمن شدم و پایه ها قرار گرفت، باکی نیست.»^۴ پس به اتمام

بنا همت گماشت.

۱. همان، ص ۸۰۹. ۲. همان، ص ۸۰۹. ۳. همان، ص ۷۰۸ (به اختصار). ۴. شهردان ابن ابی العیبر، نزهت نامه علائی، ص ۵۲.

دروذگری: پس از بنایی، این خلدون از دروذگری و اهمیت آن سخن می‌گوید و می‌نویسد: «از چوب نه تنه‌های گرم کردن بنا و پختن غذا استفاده می‌شود بلکه در کارهای ساختمانی نیز مورد استفاده است. قبایل چادرنشین از چوب برای ستون و میخ چادرها و ساختن کجاوه برای زنان، و ساختن بعضی سلاحها، استفاده می‌کنند، و شهریان از چوب برای سقف‌خانه و ساختن درو پنجره منازل و تختهایی برای نشستن استفاده می‌کنند؛ بعضی چوبهای اره شده را بطور منظم با سیخهای چوبی به هم متصل می‌کنند و به‌صورتی که بخواهند، در می‌آورند. خراطها و نجاران زبردست با ریزه‌کاری، آثار هنری شگفتی پدید می‌آورند، و علاوه بر این، از چوب در ساختن کشتی و پارو و غیره استفاده می‌شود... اقلیدس و بلونیوس بنیان‌گذاران هندسه، به شغل دروذگری اشتغال داشتند.»^۱

بافندگی و خیاطی این خلدون ضمن گفتگو از صناعت بافندگی و خیاطی، می‌نویسد: «پس از اینکه پارچه‌ای بافته شد، یا به‌سبک بادیه‌نشینان این پارچه را برای جلوگیری از سرما و گرما بر تن می‌پوشند، و در صدد «بریدن و دوختن» و استمداد از خیاط بر نمی‌آیند، و یا اینکه چون شهرنشینان پارچه را می‌برند و آنرا به تکه‌هایی متناسب بدن انسان تقسیم می‌کنند. آنگاه این تکه‌ها را بانخ به هم می‌پیوندند تا نوعی جامه به‌دست آید. این نوع لباس که به‌دستیاری خیاط به‌دست می‌آید، ممکن است حاشیه دوزی شده و در آن ظرفتهای گوناگون به کار رود.»^۲

بازار موقت در بین متون قدیمی، غالباً به نام شهرهای بزرگ و کوچکی برمی‌آید. خوریم که در آنها هر هفته یا هر ۱۵ روز یک بار، مردم در محلی مجتمع می‌شدند و کالاهای خود را به‌عرض فروش یا تهاتر قرار می‌دادند. و این مردم، غیر از پیشه‌ورانی بودند که در داخل شهرها صنف و محل ثابتی داشتند. از جمله در قادیخ بخارا می‌خوانیم که در «ورخشه» که شهری قدیمی و همدیاف بخارا بوده «... هرپانزده روزی بازار است و چون بازار آخرین سال باشد، بیست روز بازار کنند، و بیست و یکم روز نوروز کنند و آنرا نو روز کشاودزان گویند؛ و کشاورزان بخارا، از آن حساب را نگاه دارند و بر آن اعتبار کنند، و نوروز سغان بعد از آن به پنج روز باشد.»^۳

در همین کتاب در توصیف بازارها ماخ چنین آمده است: «به بخارا بازاری بوده است که آنرا بازار ماخ روز خوانده‌اند. سالی دوبار، هر بار یک روز، بازار کردند؛ و هر باری که بازار بود، در وی بتان فروختندی، و به هر یک روز، زیادت از پنجاه هزار درم بازرگانی شدی. و محمد بن جعفر اندر کتاب آورده است که این بازار به روزگار ما بوده است، و من بغایت عجب داشتمی که این را از بهر چه کرده‌اند. پرسیدم از پیروان و مشایخ بخارا که سبب این چه بوده است، گفتند اهل بخارا در قدیم بت پرست بوده‌اند؛ و این بازار سرسوم شده بود، از آن تاریخ باز، در وی بت فروختندی، حالا نیز همچنان مانده است... دروذگران و نقاشان... سال تا سال بتان تراشیدندی

۱. مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۵-۸۱۲ (به اختصار).

۲. همان، ص ۸۱۶ (با اندکی اختصار).

۳. قادیخ بخارا، پیشین، ص ۲۵.

بدین بازار، فروختندی.»^۱

نمونه‌ای از صنایع اسلامی

استاد سعید نفیسی در کتاب خاندان طاهری پیرسون پیشه‌وران ایران بعد از اسلام چنین می‌نویسد:

در آن زمان چون صنایع دستی در ایران ترقی فوق‌العاده کرده بود و همه کشورهای

۱. همان، ص ۲۹ (به اختصار).

اسلامی به دستباف و دست‌ساز ایرانیان احتیاج داشتند و کالای مهم عالم اسلام در آن روزگار، مصنوعات ایران بود پیشه‌وران و صاحبان حرف و صنایع در ایران بسیار ثروتمند و متفرد شده بودند، و جمعیت‌های صنفی که تشکیل داده بودند بسیار توانا بود، و دولت چاره نداشت که از ایشان حساب ببرد، به همین جهت رؤسای اصناف بسیار مقتدر بودند. از زمان سامانیان، در میان بزرگان و کشاورزان و پیشه‌وران ایران، سازمان نیرومندی بود که ایرانیان به ایشان «جوانمردان» و تازیان «فتیان» و سازمانشان را «قتوت» می‌گفتند و وابسته به مسلک تصوف بود.

تصوف مخصوص خواص و روشنفکران، و قوت خاص عوام بود. به همین جهت، بزرگان تصوف، در ضمن پیشروان قوت و جوانمردی هم بوده‌اند. در شرق ایران، جوانمردان مخصوصاً در شهر بلخ و مرو و سیستان و روستاهای اطراف آن نفوذ و قدرت زیاد داشتند، و ابومسلم خراسانی که بزرگترین پیشوای جوانمردان بود به پشتیبانی ایشان، توانست آن انقلاب عظیم را فراهم کند و خاندان امیه را براندازد و خاندان عباسی را بر سر کار بیاورد. همین نفوذ فوق‌العاده پیشه‌وران بود که بعدها چندبار در ایران یک قسم دیکتاتوری پیشه‌وران تشکیل شد، و رویگران سیستان به نام «صقاریان» در ۲۹۶ و ماهیگیران طبرستان به نام «آل بویه» در ۳۲۰، و سپس قصابان سبزوار به نام «سربداران» در ۷۳۷، و صوفیان طریقه صفوی، سردان شیخ صفی‌الدین اردبیلی، در ۹۰۷ به نام «صفویه» به سلطنت رسیدند.^۱

چنانکه ضمن بحث در پیرامون وضع اقتصادی ایران در دوران بعد از اسلام خواهیم دید، پس از سپری شدن دوران جنگ و خونریزی، و استقرار حکومت اعراب در مناطق متصرفی، بار دیگر از برکت امنیت نسبی، فعالیت‌های اقتصادی در زمینه‌های مختلف آغاز شد. و طبقه کارگران و پیشه‌وران در کارگاهها و دکه‌های خود مشغول کار شدند.

استخراج معادن مختلف مخصوصاً در بین‌النهرین و خراسان به‌رواج و رشد صنایع فلزی کمک کرد و امنیت صد ساله‌ای که در سایه استقرار حکومت سامانیان پدید آمد، سبب گردید که صنایع دستی، مخصوصاً پارچه‌های نخی و ابریشمی، بیش از پیش تولید شود. از صورت گالاهای تجارتی پیداست که عده‌ای در داخل شهرها به‌شغل آهنگری، مسگری، چراغسازی، کفاشی، زرگری، بزازی، صرافی، اسلحه‌سازی، قفل‌سازی، کلاه‌دوزی، قالی و گلیم فروشی، دباغی، قیچی، شانه و سوزن‌سازی، عبا بافی، تهیه ظروف برنزی و نقره‌ای، شیشه‌سازی، تهیه گاو-آهن، چرم‌فروشی، رکاب و دهنه‌اسب‌سازی، برده‌فروشی، عطر فروشی، حصیر باقی و کتاب‌فروشی و جزاینها اشتغال داشتند. به این ترتیب، می‌توان گفت پیشه‌وران در دوران حکومت سامانیان، از گزلبانان، سلجوقیان، و خوارزمشاهیان طبقه مؤثر و فعالی در محیط اجتماعی ایران بودند، و بعد از کشاورزان، بار سنگین مالیات بردوش آنان تحمیل می‌شد. به همین مناسبت، قوم خونخوار

مغول که به هیچ چیز پای بند نبودند نسبت به طبقه هنرمند (محترفه) نظر عنایت داشتند و از کشتن و از بین بردن آنها حتی الامکان خودداری می کردند. چنانکه عبیدزاکانی، با بیانی هزل آمیز، این حقیقت را بیان کرده است.

در تواریخ مغول وارد است که هلاکوخان را چون بغداد مسخر شد، جمعی را که از شمشیر باز مانده بود بفرمود تا حاضر کردند. حال هر قومی باز پرسید. چون بر احوال مجموع واقف گشت، گفت: از محترفه (مقصود کارگران، پیشه‌وران و سایر طبقات هنرمندان است) ناگزیر است، ایشان را رخصت داد تا بر سر کار خود رفتند. تجار را مایه فرمود دادن تا از بهر او بازرگانی کنند. جهودان را فرمود که قومی مظلومند، بدجزیه از ایشان قانع شد، مخنثان را به حریمهای خود فرستاد. قضات و مشایخ و صوفیان و حاجیان و واعظان و معرفان و گدایان و قلندران و کشتی‌گیران و شاعران و قصه‌خوانان را جدا کرد و فرمود اینان در آفرینش زیادتند و نعمت خدای به‌زیان می‌برند، حکم فرمود تا همه را در شرط غرق کردند و روی زمین را از خبث ایشان پاک کرد.^۱

سعدی در باب سوم گلستان از صنف قصابان سخن می‌گوید: «قصابی را درسی چند بر صوفیان گرد آمده بود، هر روز مطالبت کردی و سخنهای با خشونت گفتی، اصحاب از تعنت (سرزنش) او شکسته خاطر ماندند، و جواز تحمل چاره نبود. صاحب‌دلی در آن میان بود، گفت نفس را به طعام وعده دادن آسانتر است که قصابی را به‌دم:

ترك احسان خواجه اولیتر كاحتمال جفای بوابان
به تمنای گوشت سردن به كه تقاضای زشت قصابان

ناگفته نگذاریم که سعدی با قلم توانای خود، بسختی با کمفروشی و گرانفروشی به مبارزه برخاسته و در مقام اندرز به سلاطین می‌گوید: «دزدان دوگروهند: جمعی با تیر و کمان در صحراها، و بعضی به کیل و ترازو در بازارها؛ باید دفع ایشان را واجب داند.»
تمغاج خان (خان و پیشوای قراخانیان) ظاهراً حامی اکثریت مردم بود. بار تولد

می‌نویسد:

خان از منافع و حقوق مردم زحمتکش نه تنها در مقابل ناقضان علنی
حقوق مالکیت، بلکه علیه بازرگانان و سودآگران حریص نیز دفاع
می‌کرده. روزی قصابان شکایت نزد وی بردند که بهای گوشت فوق-
العاده اندک است، و درآمد ایشان از آن رهگذر ناچیز، و تمنی کردند که به‌بها
افزوده‌گردد و در عوض، هزار دینار به‌خزانه بپردازند. خان رضا داد و قصابان نقد
را پرداخته، بهای گوشت را افزودند. آنگاه خان فرمود اعلام کنند که ساکنان حق
خرید گوشت ندارند، و هر کس بخرد به‌سیاست اعدام خواهد رسید. قصابان زیان
فراوان دیدند، و در هر کوی، پنج، شش کس گوسفندی را خریده می‌کشتند و میان

رفتار تمغاج خان
با قصابان

خود تقسیم می‌کردند. کار به آنجا کشید که تصابان ناگزیر باری دیگر، مبلغی نقد پرداختند تا بهای پیشین برقرار شود. در این باره خان‌گفت: اگر من همه رعایای خود را به هزار دینار می‌فروختم نه نیکومی بود.^۱

در کتاب آیین شهرداری (معالم‌القره فی احکام‌الحسبه) که ابن‌اخوه آن را در قرن هفتم هجری به رشته تحریر درآورده، تقریباً تمام اصناف، پیشه‌وران و راه و رسم کسب، و تقلب و تدلیس آنان، و وظیفه محاسب و بازرس در مقابل عناصر ناصالح، توصیف و بیان شده، و مؤلف از آن راه، خدمتی بزرگ در راه روشن کردن وضع اجتماعی یکی از مهم‌ترین طبقات جامعه در کشور های اسلامی یعنی طبقه پیشه‌وران انجام داده است. اینک، یکایک پیشه‌وران را بدان‌سان که در این کتاب آمده است نام می‌بریم: علافان و آسیابانان، نان‌پزان و نان‌وایان، بریانگران، لکانه‌پزان (لکانه غذایی است شبیه قورمه یا کالباس)، جگرپزان و بواردیان (کسانی بودند که از گیاهان و عقاقیر خنک‌کننده، غذاهای مختلفی درست می‌کردند)، سلاخان، کیپاپزان، طبّاخان، کباب‌پزان، هریسه‌پزان (هریسه غذایی است که از ترکیب گوشت و دانه‌های کوبیده به دست می‌آید). ماهی‌پزان، زولبیاپزان، حلوا-پزان (مقصود شیرینی‌پزان است)، شربت‌سازان، عطاران، شیرفروشان، بزازان، دلالان، پارچه‌باغان، خیاطان و رفوگران و گازران، حریرباغان، رنگرزان، پنبه‌فروشان، کتان‌فروشان، صرافان، زرگران، مسگران، و آهنگران، کفشگران، بیطاران، سمساران برده و کنیز و ستور و دلالان‌خانه‌ها (سراد از سمسار در اینجا مردم خوشناسی هستند که اشخاصی برده و کنیز خود را به آنان می‌سپارند تا به فروش برسانند)، گرمابه‌داران، سدر فروشان، رگزان و حجامان، پزشکان و چشم‌پزشکان و جراحان، مکتب‌داران، خادمان مساجد و مؤذنان، واعظان، منجمان و نامه‌نگاران، قاضیان و گواهان، دارندگان کشتیها و مراکب، فروشندگان دیگهای سفالین و کوزه‌فروشان، فخاران، سفالگران و کاسه‌گران، سوزن‌گران و جوالدوزسازان، دوک‌سازان، حنا فروشان، شانه‌سازان، سازندگان روغن کنجد و روغن دانه کتان، غربالگران، دباغان و مشک‌سازان، نم‌سالان، پوستین‌دوزان، حصیرباغان و کرکره‌سازان، کاه‌فروشان، چوب‌فروشان و الوارفروشان، نجاران و چوب‌بران و بنایان، نقاشان ساختمان، سفیدکاران، ساروج‌سازان، و جز اینها.^۲

صنعت و پیشه در عهد مغول

اشپولر می‌نویسد: «در نتیجه تقویتی که فرمانروایان مغول از پیشه‌وران می‌کردند بازار کار آنان رونق کاملی داشت... با اطمینان نمی‌توان گفت که نوشته‌القرزینی درباره صنایع داخلی ایران تا چه اندازه مربوط به دوران ایلمخانان بوده است... طبق گزارش او، در یزد و شیراز پارچه‌های حریر بسیار مرغوب بافته می‌شد. در شیراز گذشته از آن، اشیاء ظریف آهنی چون چاقو، نوک‌نیزه و قفل نیز می‌ساختند، کرمان نیز اشیاء متشابه تولید می‌کرد؛ چون شمشیر، کمان، زین و لگام، و نیز زری‌دوزی روی پارچه‌های ابریشمی، توسط زنان. در شمال ایران، پرورش کرم ابریشم معمول بود. در طبرستان، پارچه‌های ابریشمی بافته می‌شد. در طبرستان و آسیای صغیر، پارچه‌های پشمین تولید می‌کردند. ری مرکز صنایع

ناربخ چوبى بود، و در اصفهان و جرجان به اشياى از چوب و ادواتى از آهن و برنز ساخته مى شد.^۱

بنایان دغلكار

بطورى كه از تاريخ غازانى برى آيد در عهد مغول، عده اى از معماران و مهندسان و مقاطعه كاران در كارهاى خود، از راه انصاف و راستى منحرف مى شدند و در مواد ساختمانى تقلب و تزوير به كار مى بردند. غازان خان در ضمن فعاليتهاى عمرانى خود، كوشيد تا به اين وضع پايان بخشد و با گماردن اشخاص معتمد و ذى صلاحيت از هر نوع خرابكارى جلوگيرى نمايد... بر سر هر كارى امينان منصوبند تا نگذارند كه انتهاى بده كار برند، يا از گچ و صابون چيزى كم كنند و خاك در آن آميزند؛ و اين ضبط و احتياط در عهد ايشان است. ديگر آنكه تماست آلات چوب و آهن را به قيمت معين به مقاطعه داده اند؛ چنانكه جمله انواع آن معين و مقرر است...»

محمد نخجوانى، مانند ابن خلدون و خواجه رشيد الدين فضل الله، به اسور و مسائل اجتماعى و حرف و مشاغل و مناصب گوناگونى كه در دوران قرون وسطى وجود داشته كميابى توجه كرده و از بعضى پيشه ها و هنرهاى آن دوران نام برده است؛ از جمله اصطلاح «معمار» و «مهندس» در كتاب نخجوانى ديده مى شود. به نظر آقاى على زاده (مصحح دستورالكتاب): «در دوران قرون وسطى، و حتى در قرن نوزدهم ميلادى (سيزدهم هجرى)، در شرق و از آنجمله در آذربايجان و ايران، كارشناسانى بودند كه خودشان در عين حال طرح بنا را تنظيم نموده و آن را مى ساختند. از متن اثر محمد نخجوانى معلوم مى گردد كه در زمان او پير حسين و فخرالدين از اينگونه متخصصان بوده اند. نخجوانى در چند جاى كتاب خود، فخرالدين را فخرالدين معمار، و پير حسين را ملك المهندسين پير حسين معمار، يا سيد المهندسين مى خواند. «سيد المهندسين پير حسين معمار كه از مشاهير معماران و مهندسان است از مدتى باز به ساختن عمارات خاصه مشغول است...»^۲ محمد نخجوانى برخلاف ساير مؤلفان به كار آرشيتكتها و كاركنان ساختمانى و وضع آنها در جايى توجه خاص ابراز مى دارد. وى علاوه بر اينكه در متن اثر خود، نام مهندسان و معماران را ذكر مى كند، فصل مخصوصى به القاب آنان اختصاص مى دهد كه حائز اهميت علمى است «... مهندسان و معماران و ساير كاركنان، شب و روز به عمارت مشغولند و هر روز سيصد مرد و زيادت، از بنا و نجار و حجار و فعله در كار، و الحق عمارتى خواهد بود كه ديده روزگار مثل آن ندیده باشد.»^۳

محمد نخجوانى علاوه بر آنچه ذكر شد، اصطلاحاتى از قبيل «كحال»، «جراح»، استاد، اسكاف، بنا، مقيمى، كوچكنجى، فعله، عمله، ساعور، نجار، حجار، بزاز، ساس، سمسار، نقاش و غيره را به كار مى برد.^۴ كه مفهوم بعضى از آنها روشن نيست.

چنانكه گفتيم در بيان سلوك و شهرياران، معدودى به فعاليتهاى پيشه وران عالمقام

يدى دلبستگى داشتند؛ از آن جمله، غازان خان و علاء الدين كيقباد

۱. برتولد اشپولر، تاريخ مغول در ايران، ترجمه مير آفتاب، ص ۴۲۵.

۲. دستورالكتاب فى تعيين المواقب، پيشين ج ۱۱ جزء ۱۱ ص ۵۴۰ (به نقل از: مقدمه ج ۱۱ جزء ۱۲ ص ۳).

۳. همان ج ۱۱ جزء ۱۲ ص ۴۱۱. ۴. همان (مقدمه) ص ۳.

اول، اهل کار و مرد سعی و عمل بودند. در شرح حال علاءالدین کیقباد که بزرگترین پادشاه سلسلهٔ سلاجقهٔ روم است می‌خوانیم که «... در مدت هفت سال که در زندان به سر برد، وقت خود را باطل نگذرانید و به تمرین حسن خط و نقاشی و نجاری و تیر و کمان سازی می‌پرداخت...»^۱ و از این قرار، از پیشه‌وری عار نداشت.

ابن خلدون بر خلاف انتظار، و بجای آنکه مناعت طبع و بیزاری پیشه-وران را از تملق و مداهنه سورد تمجید و ستایش قرار دهد، می‌نویسد که آنان «... در راه به دست آوردن معاش، تنها به نیروی کار خود اکتفا می‌کنند، و با فقر و بینوایی دست بگریبانند... نسبت به خداوندان جاه فروتنی نمی‌کنند، و از کسانی که از آنان برترند تملق نمی‌گویند، زیرا معتقدند که بر دیگران برتری دارند و همهٔ آنان از فروتنی سرباز می‌زنند، هر چند در برابر پادشاه باشد، و این خوی را پستی و سفاهت و خواری می‌شمارند.»^۲ پس از گذشت قرن‌ها روایت که به این طرز تفکر و روحیهٔ عائی پیشه‌وران که به شخصیت انسانی خود احترام می‌گذارند آفرین گوئیم و درود فرستیم.

محمد بن مبارک‌کشاه، صاحب کتاب آداب‌الحرب و الشجاعه، ضمن گفتگو دربارهٔ احتیاجات درویشان، یعنی سکنهٔ داخل دژها، به بعضی از حرف و پیشه‌های دوران قرون وسطی اشاره می‌کند: «آنچه درویشان را باید: مردان دانشمند و مؤذن و طبیب و منجم و طباخ و زهتاب و تیرگر و کمانگر و درودگر و زرگرو زراد و سراج و چیلانگر چرخگر^۳ و جراح و حجام و درزی، پنبه‌زن و جولاه و فقاعی و کللال و گازرو نعلبند و نم‌دگر و سوی‌تاب و غسال و حفار و کناس و طبال و دماسه^۴ و دهل‌زن و بوقی و چوبک‌زن؛ و دیگر طبل و علم و...» در صفحات پیش از حاسیان سعی و عمل سخن گفتیم، اکنون گوئیم مولوی صوفی نامدار نیز کار و کسب را تشویق می‌کند:

طعم خام است آن مخور خام ای پسر
 کان فلانی یافت گنجی ناگهان
 کار بخت است آن و آنهم نادر است
 کسب کردن گنج را ممانع کی است
 تا نگریدی تو گرفتار اگر
 کز اگر گفتن رسول با وفاق
 یک غریبی خانه می‌جست از شتاب
 گفت او، این را اگر سقسی بدی
 هم عیال تو بیاسودی، اگر
 خام خوردن علت آرد در بشر
 من هم آن خواهم چرا جویم دکان
 کسب باید کرد تا تن قادر است
 پا مکش از کار، آن خود در پی است
 که اگر آن کردمی یا آن دگر
 منع کرد و گفت هست آن از نفاق
 دوستی بردش سوی خانهٔ خراب
 پهلوی من سرترا مسکن شسندی
 در میسانه داشتی حجرهٔ دگر

۱. اخبار سلاجقهٔ روم، به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور (مقدمه)، ص ۹۶.

۲. مقدمهٔ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۵-۷۴ (به اختصار).

۳. چرخ، کمان سخت و نوعی از کمان که آن را بخش‌کویند و کمان حکمت را ایزر گویند، و آن نوعی از منجنیق است که بدان تیر اندازند - برهان قاطع.

۴. دماسه، کوس و نقاره را گویند و به معنی نفی هم آمده است که برادر کوچک‌تر ناست - برهان قاطع.

گفت آری، پهلوی یاران خوش است
 لیک ای جان، دد اگر نتوان نشست
 چون روزگار هست به تصحیف روزگار
 پس روزگار خواندنش به که روزگار
 یعنی که روزگار کنون است کارکن
 کین روز چون گذشت دگریست روزگار
 این یعنی

و اَلْكَسْبُ يَمْنَعُ مِنَ مَنِّ وَ مِنَ قَرِّ (کسب آدمی را از منت این و آن و از فقر و درویشی باز می‌دارد).

وضع صنعتگران و اتحادیه‌های صنعتی

بیشتر صنعتگران در شهرها مجتمع می‌شدند؛ زیرا در شهر معمولاً خریدار کالاهای صنعتی بیشتر بود. از طرف دیگر، صنعت پیشه‌وران شهری تابع نظر فئودالها نبود. در شهرها، معمولاً شاه و اطرافیان او، فئودالها و وابستگان آنها، تجار، پیشه‌وران، کارمندان دیوانها، روحانیون، و نزدیکان آنها زندگی می‌کنند. بطور کلی، پیشه‌وران به هر جایی که متاع آنها خریدار داشت، روی می‌آوردند. در شهرها، گروه صنعتگران وجود داشت. این صنعتگران اتحادیه‌ای داشتند، و کوشش می‌کردند که تجربیات صنفی خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند. شاگردا و کمک استادها، وضع اقتصادی رضایت‌بخشی نداشتند. هر کس می‌خواست در صنف صنعتگران وارد شود، باید تعهداتی انجام دهد. سه روز پشت سر هم استاد را مهمان کند، بعد به استاد خلعت و تحفه بدهد و هر یک از پسران استاد را جداگانه دعوت کند. صنعتگران برای جلب مشتری، کوشش می‌کردند کالای خود را بصورت مطلوب تهیه کنند. صنعتگران دهات، گاه به کار صنعت، و گاه به فعالیت‌های کشاورزی مشغول می‌شدند؛ ولی در شهرها صنعتگران فقط به امور صنعتی مشغول بودند. دولتها از خیلی پیش به مقام و ارزش صنعتگران پی برده بودند و همینکه شهرها دهی را تصرف می‌کردند، سعی می‌کردند، تا صنعتگران آن ناحیه را به منطقه نفوذ خود منتقل نمایند.

مارکوپولو می‌نویسد، بعضی از ارامنه و یونانیهای آسیای صغیر، کاری جز تجارت و صنعت ندارند، ولی ایرانیان در مذهب کاری و صنایع مستظرفه مهارت دارند. مهارت یونانیها در امور صنعتی بحدی بود که هلائی (ومی) توصیه می‌کند که برای ساختن، از یونانیها و برای خراب کردن، از ترکها استفاده کنید.

در نتیجه تحمیلات و بیگاریهای گوناگون، به‌سرور زمان، صنعتگران هر رشته برای دفاع از منافع خود، متحد شدند. صنعتگران هر صنف اتحادیه‌ای مخصوص به‌خود داشتند؛ چنانکه نجارها و آهنگرها هر یک در اتحادیه‌ای مخصوص شرکت می‌کردند، و در محل معینی به‌فعالیت صنعتی خود ادامه می‌دادند. وضع عمومی صنعتگران و پیشه‌وران در دوره سلاجقه شباهت زیادی به صنعتگران اروپا در قرون وسطی دارد. گردلفسکی در تاریخ سلاجقه می‌نویسد: «خانۀ جلال‌الدین رومی را یک «کورپوراسیون» ساخت، یعنی عده‌ای از صنعتگران

www.bakhtiaries.com

تعهد ساختمان منزل او را کردند. درهای آن را اتحادیه نجارها ساخت. در این کورپوراسیون‌ها عده‌ای که شاگرد بودند روزانه مزد می‌گرفتند، ولی مقاطعه کاران به نسبت سرمایه‌ای که داده بودند از منافع برخوردار می‌شدند.

تمام جریانات صنعتی پیشه‌وران در دفاتر مالیاتی ثبت، و از هر صنف مالیات مخصوصی دریافت می‌شد.

هنوز صنعتگران بصورت یک طبقه خاص اجتماعی در نیامده بودند، و فنودها و زورسندان به آنها با نظر بی‌اعتنایی می‌نگریستند. فاضل‌خسرو در قرن ۱۱ میلادی، مشاهدات خود را در باره شهر «نینیس» چنین می‌نویسد: «در اینجا بر خلاف شهرهای دیگر، که سلطان و دیوان صنعتگران را مجبور به کارهای مشکل می‌کند، صاحبان صنایع و حرف آزادی کاسل دارند و صنعتگران به کمک اتحادیه‌ها، از حقوق خود دفاع می‌کنند.»

یک‌بار صنعتگران برای جلوگیری از مظلومی که در حق آنان اعمال می‌شد، دست به دامان جلال‌الدین روسی زدند و از او استمداد کردند، ولی او قدمی در راه منافع آنها برداشت و در اثر توصیه جلال‌الدین، آنها حاضر شدند مصائب این جهان فانی را تحمل کنند.^۱ این بطوطه راجع به صنعتگران و صنوف پیشه‌وران مطالب جالبی می‌نویسد.

این بطوطه ضمن توصیف شیراز می‌نویسد: «در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکمفرماست. هر یک از اصناف پیشه‌وران در بازار جداگانه‌ای

مشاهدات ابن بطوطه

متمرکز می‌باشند، و از افراد صنفهای دیگر در میان آنها داخل نمی‌شوند.

سردم شیراز خوشگل هستند و لباس تمیزی می‌پوشند، در شرق، هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازارها و باغها و آبها و خوشگلی مردم به پایه دمشق نمی‌رسد مگر شهر شیراز.^۲

این بطوطه در شرح سفر خود به ترکیه، از پیشه‌وران شهر لاذق سخن می‌گوید و می‌نویسد: «هر دسته از پیشه‌وران، رایت و بوق و طبل و شیپور مخصوص داشتند و در نظم و ترتیب بر هم سبقت می‌گرفتند.»^۳ و در باره شهر قونیه می‌گوید: «بازار آن ترتیب بدیعی دارد، اصناف و پیشه‌وران هر کدام در محل مخصوص خود متمرکز می‌باشند.»^۴

سپس در صفحات بعد، در وصف اسلامبول می‌گوید: «در این شهر، هر یک از اصناف پیشه‌وران مجزا از دیگران می‌باشند و بازارهای آن در، دارد، که هنگام شب بسته می‌شود. بیشتر پیشه‌وران و فروشندگان این شهر زنانند.»^۵

این بطوطه در وصف شهر تبریز و بازار زیبای آن چنین می‌نویسد: در شهر تبریز بازار بزرگی است که «بازار غازان» نامیده می‌شود و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هر یک از صنوف پیشه‌وران در این بازار محلی مخصوص دارند، و من به بازار جوهریان که رفته‌ام که از انواع جواهرات دیدم چشم خیره شد. غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته پیش خواجهگان ایستاده بودند، و جواهرات

۱. تاریخ سلاجقه آسیای صغیر، پیشین (به‌اختصار).

۲. سفرنامه ابن بطوطه، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. همان، کتاب، ص ۲۸۹.

۴. همان، کتاب، ص ۸۷.

۵. همان، ص ۳۵۴.

را به زنان ترك نشان می دادند. این زنان در خرید جواهرات بر هم سبقت می گرفتند و من در این میان، فتنه هایی از جمال و زیبایی دیدم که به خدا باید پناه برد. سپس به بازار مشک و عنبرفروشان رفتم، و همان اوضاع، بلکه بیشتر از آن را هم در این بازار دیدم.^۱

در مورد اصفهان، ابن بطوطه می نویسد: «هر دسته از پیشه وران اصفهانی رئیس و پیش کسوتی دارند که او را «کلو» می نامند. دسته های دیگر که در این صنعت و حرفه هستند به همین نحو دوستانی برای خود بر می گزینند. جوانان مجرد این شهر جمعیهایی دارند و بین هر یک از گروه های آنان با گروه دیگر رقابت و همچشمی برقرار است.»^۲

از جمله می نویسد: «یک نفر اصفهانی به رفیق خود می گوید: بیا برویم نان و ماست بخوریم، ولی وقتی که او را به منزل می برد، انواع اغذیه پیش او می آورد. می گویند؛ یکی از دسته های اصفهانی دسته دیگر را به مهمانی خواند و غذای آنان را با شعله شمع پخت. دسته دیگر برای آنکه در میدان رقابت از حریف عقب نماند، دعوتی به عمل آورد و غذای آنان را به جای هیزم با حریر پخت.»^۳

بطرولوشفسکی در نهضت سربداران می نویسد: «در شهرهای خاور نزدیک و میانه، عادتاً اصحاب یک حرفه در یک محله زندگی می کردند، و کارگاهها و دکه های آنها نیز در همان محله بوده است و بدین سبب، بسا اتفاق می افتاد که رئیس صنف و حرفه و محله یک نفر بوده است.»^۴

هر دسته از پیشه وران رئیس و پیش کسوتی داشته که به لقب کلوی ملقب گشته است و رئیس محله را نیز کلو می گفتند.

ظاهراً بقالها، و سیوه فروشها اتحادیه ای نداشتند و شاید به همین مناسبت، بیشتر مورد ظلم و ستم دیوانیان قرار می گرفتند؛ چنانکه سعدی شیرازی می گوید:

در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تاز یگویی، اسفوسالاران شیراز مقداری خرما از مال دیوان به بهای گران به بقالان بطرح (یعنی به زور) داده بودند، و از جمله چندبار خرما برای برادر شیخ سعدی، که بر درخانه اتابک دکان بقالی داشت، فرستادند. وی برای نجات خود و سایر بقالان، به برادر نامدار خویش متوسل شد، و شیخ را از جریان امر مطلع ساخت. سعدی بیدرنگ این قطعه را بر پاره کاغذی نوشت و نزد ملک فرستاد.

ز احوال برادرم بتحقیق	دانم که تو را خبیر نباشد
خرسای بطرح می دهندش	بخت بد از این بتر نباشد
و انکه تو محصلی فرستی	ترکی که از او بتر نباشد
اطفال بپرند و سرد و درویش	خرسا بخورند و زر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند	کز خانه رهش بدر نباشد

ملک شمس الدین پس از وقوف به این معنی، رفع ظلم کرد و به خدمت شیخ آمد و

عذرها خواست.*

۱. همان کتاب، ص ۲۲۶ به بعد. ۰۳۲ ص ۰۱۹۱.

۵. کلیات سعدی، (چاپ کلکته) مقدمه، ص ۳۰.

۴. نهضت سربداران خراسان، پیشین، ص ۷۲.

ارباب حرف در عهد مغول

«مغولها در ضمن کشورگشایی، غیر از هنرمندان و صنعتگران، سایر طبقات را غالباً از بین می‌بردند، و تودهٔ صنعتگر را به اسارت به مغولستان می‌فرستادند. پس از پایان دورهٔ کشورگشایی، بار دیگر مغولها صنعتگران را به سوتن خود برگردانیدند، و به این ترتیب، مقدمات احیاء صنایع قدیم در شهرها فراهم شد. در سال سی‌ام قرن ۱۳ میلادی، برای اولین بار، از کارگاه‌هایی به نام «قورخانه» که به نفع دولت کار می‌کرده است، سخنی به میان آمده است. برای یکی از این کارگاهها در شهر طوس محل و ساختمان بزرگی منظور شده بود، و در آنجا اسلحه، البسه، و مهمات برای قشون تهیه و فراهم می‌شده. در این کارگاهها، رنج و زحمت دوران بردگی تجدید شده بود. سورشخی می‌نویسد که در بعضی از کشورهای اسلامی، مغولها مانند خدا رفتار می‌کردند. آنها بهترین صنعتگران را با خود می‌بردند و مورد استشار بیرحمانه قرار می‌دادند... و به هر یک از آنها، نان بخور و نمیری داده می‌شد و به صنعتگران شهرنشین سه روز در میان مقدار کمی گوشت می‌دادند.

آن دسته از صنعتگران که دارای سازمان صنفی بودند کمابیش مستقل بودند و مالیاتی به اسم «تانگا» می‌پرداختند.

استثمار رنجبران، بوسیلهٔ تجار، سوداگران، و دلان تکمیل می‌شد. این عناصر مورد حمایت جدی دولت بودند، و دولت به آنها کمک می‌کرد. مقاطعهٔ مالیات شهرها بوسیلهٔ آنها صورت می‌گرفت و لوازم مورد احتیاج دولت بوسیلهٔ آنان فراهم می‌شد، و چون مورد حمایت حکومت وقت بودند به انواع وسائل، برای غارت و استثمار مردم متوسل می‌شدند. به همین علت، باسورین خرید و مقاطعه کاران و دلان، در نظر اکثریت، مردمی پدنهاده و غارتگر تلقی می‌شدند. در دورهٔ مغول، بعلت آشفتنگی وضع عمومی کشور، دهها هزار انسان تبدیل به برده می‌شدند. بردگان تنها در محیط خانه‌ها کار نمی‌کردند بلکه در سزارع نیز به انواع وسایل استثمار می‌شدند. روحانیون زورمند مسلمان نیز در غارت مردم با فتودالها همداستان بودند.^۱

«بطور خلاصه، موقعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک از طبقات در آن دوران به این نحو بود:

موقعیت طبقات

تکیه‌گاه اصلی خانهای مغول، سران سپاه و ایلات کوچ‌نشینی بودند که از مالکیت دهات و اراضی برخوردار بودند و عدهٔ کثیری از کشاورزان را استثمار می‌کردند. به این عده، فتودالها و متنفذین قدیمی، که هنوز موقعیت خود را (مخصوصاً در نقاط دورافتاده) حفظ کرده بودند، اضافه می‌شدند. متنفذین شهری، مانند دورهٔ قبل از مغول، عبارت بودند از شخصیت‌های زمامدار، روحانیون عمده، علماء، سادات، سردساران، دراویش، شیوخ و پیروان آنها که اغلب از فتودالها و تجار شهر بودند و بادستگاه حکومتی مغول مخلوط و آمیخته شده بودند.

یک خانوادهٔ متنفذ غالباً در شهر و ده نفوذ داشت. تودهٔ مردم بشدت استثمار می‌شدند، و فعالیت‌های مختلف تولیدی را انجام می‌دادند. در دهات، دهقانان «سرف» که بعضی

۱. فتودال، تاریخ تاجیکستان، ترجمهٔ بوداغیان، (قبل از انتشار) (به اختصار).

از آنها قطعه زمینی را اجاره کرده‌اند؛ و در شهرها صنعتگران جزء، به چشم می‌خورند، و در مرحله آخر بردگان قرار دارند.

در این دوره، بین فئودالها و اشراف کوچ‌نشین اختلاف مهمی وجود نداشت، ولی بین فئودالهای بزرگ و روحانیون، با تجار و صرافان گاه اختلافات مادی ظهور می‌کرد. روحانیون به وسایل مختلف، مخصوصاً در لباس اهل تصوف، دراویش، و شیوخ و غیره در آمده و بین مردم محروم گردش می‌کردند و با پراکندن تخم عرفان، مردم را به صبر و تحمل و ناچیز گرفتن اسوارین جهان دعوت می‌کردند، تا بدین وسیله، از مبارزهٔ ستمگران و ستمکشان و انفجار مبارزات طبقاتی جلوگیری کنند.

اکثریت خانهای مغول، پس از اقامت طولانی، مذهب و آداب و رسوم ایرانی را قبول کردند، و سعی کردند تا با تکیه به روحانیون و تجار، از نیروی گریز از مرکز سران مغول و گروهی از فئودالها کاسته، سرکزیتی به وجود آورند. ولی اریستوکراتهای ترک وعده‌ای از زعمای مغول با این سیاست موافق نبودند و حاضر نمی‌شدند از حقوق و اختیارات نامحدود خود صرف‌نظر کنند. در نتیجه این اختلافات، بنیان حکومت مغول متزلزل گردید، و مقدمات روی کار آمدن تیمور فراهم شد.^۱ سعدی، که در عصر اتابکان فارس یعنی در دورهٔ مغول می‌زیسته، اختلاف عظیم طبقاتی و وضع آشفتهٔ اقتصادی و اجتماعی عصر خود را در اشعار زیر مجسم می‌کند:

نگه کن بر این گنبد روزگار	که سقفش بود بی‌ستون استوار
سراپردهٔ چرخ گردنده بین	در او شمعیهای فروزنده بین
یکی پاسبان و یکی پادشاه	یکی دادخواه و یکی تاج‌خواه
یکی شادمان و یکی دردمند	یکی کامران و یکی مستمند
یکی باجدار و یکی تاجدار	یکی سر فراز و یکی خاکسار
یکی بر حصیر و یکی بر سریر	یکی در پلاس و یکی در حریر
یکی بینوا و یکی مالدار	یکی ناسراد و یکی کامکار
یکی در عنا و یکی در غنا	یکی در بقا و یکی در فنا
یکی تندرست و یکی ناتوان	یکی سالخورده و یکی نوجوان
یکی در صواب و یکی در خطا	یکی در دعا و یکی در دغا
یکی نیک‌کردار و نیک اعتقاد	یکی غرق در بحر فسق و فساد
یکی در تنعم و یکی در عذاب	یکی در مشقت و یکی کاسیاب
یکی در گلستان راحت مقیم	یکی باغم و رنج و محنت ندیم
یکی چون گل از خرمی خنده‌زن	یکی را دل آزرده خاطر حزن
یکی بسته از بهر طاعت کمر	یکی در گنه برده عمری به‌سر
یکی را شب و روز مصحف به‌دست	یکی خفته در کنج بیخانه مست

۱. فنوراف، تاریخ قاجیکستان، ترجمهٔ بودافیان، (قبل از انتشار) (به‌اختصار).

یکی مقبل و عالم و هوشیار
یکی مدبر و جاهل و شرمسار
یکی را برون رفت ز اندازه مال
یکی در غم نان و خرج و عیال

در دوره تیموریان، در وضع عمومی پیشه‌وران تحول و تغییر مهمی ظاهر نشده دوران طولانی حکومت شاهرخ و سیاست مسالمت‌آمیز او در رشد صنعت و تجارت و بهبود وضع پیشه‌وران بی‌تأثیر نبوده. ظاهراً در دوره تیموریان نیز اصناف و پیشه‌وران اتحادیه‌هایی داشتند و برای خود رئیس و پیش‌کسوتی انتخاب می‌کردند. بطوری که واصفی در هدایح-المواقیع نوشته، درهر ناحیه ولایتی بک نفر سمت مهتری و کلانتری اصناف را به عهده داشته‌است.

«چون در این ولایت، استاد حسین خیاط که سوزن صفت، قدم از سر ساخته، سر رشته خدمت از دست نمی‌دهد و از ترس تقصیر خدمت بر مثال بند قبا، لرزان است، و از طریق مخالفت رأی همایون گزگز گریزان. هنرمندی که او طو مثال در کوره ریاضت و مجاهدت می‌سوزد و مقراض صفت در قطع امور میان محکم بسته، هم می‌برد و هم می‌دوزد مقرر شد که استاد مشارالیه کلانتر و مهتر خیاطان ولایت «شاهرخیه» بوده آن جماعت سراطاعت از فرمان او نتابند و به همان دستور که سابقاً با استاد علی خیاط معامله می‌نمودند، همان طریقه را با وی مسلوک دارند.»^۱

در اواخر قرون وسطی: توده اصلی شهر از صنعتکاران تشکیل می‌یافت. صنعتکاری که می‌توانست حق داشتن کارگاه مخصوص به خود را به دست آورد، استاد کار (Maitre) نامیده می‌شد. کارگاه در خانه استاد

پیشه‌وران و صنعتکاران اروپا در قرون وسطی

کار قرار داشت، و علاوه بر خود او، تمام اعضای خانواده‌اش نیز کاری کردند. گذشته از آن، استاد کار، خردسالان را به کار آوزی و پادویی می‌پذیرفت. پادو پس از طی مدت مقرر، به مقام شاگردی می‌رسید. شاگرد، از استاد مزد می‌گرفت و می‌توانست بعدها خود، استاد کار شود، و کارگاه تأسیس کند. پادوها و شاگردها معمولاً با استاد کار در یک خانه زندگی می‌کردند و بر سر یک میز غذا می‌خوردند. صنعتکاران با ابزار ساده دستی کاری کردند و هنوز هیچگونه ماشینی به وجود نیامده بود. هر صنعتکاری در تهیه مصنوعات معینی تخصص داشت و تمام عمر، در آن رشته کار می‌کرد. به همین سبب، مصنوعات دستی بصورت قابل ملاحظه‌ای تکامل یافت.^۲

تمام صنعتکاران هر رشته در اتحادیه صنفی (Corporation) خود

کارگاهها و اتحادیه‌های صنفی

به هم می‌پیوستند. در هر شهر اتحادیه‌های صنفی آهنگران، سنگتراشان، بافندگان، رنگرزان، نانوايان، و غیره دیده می‌شد. کسی که عضو صنف نبود، حق نداشت در شهر به حرفه‌ای اشتغال ورزد، فقط عضو صنف می‌توانست کارگاه باز کند، و هر صنف برای خود رئیس انتخاب می‌کرد.

۱. پیشون، ۲۳ ص ۶۹۶.

۲. تاربخ قرون وسطی، (زورنر یرونسوداسه‌پنسکی)، ترجمه صادق اسادی، باقر مؤمنی، ص ۹۲.